

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

جمع بين روايات و اجماع در مساله بيع صبي

ملاحظه فرمودید که بيع صبي بر حسب رواياتي که وارد شده به صورت مطلق باطل است، ما از روايات استفاده کردیم که بيع الصبي مطلقاً، چه در مال خودش و چه در مال ديگري، چه استقلالاً و چه به اذن ولي، چه در امور يسيره و چه در امور خطيره باطل است و گفتیم مُفاد روايات اين است. اما اجماع را که بررسی کردیم دایره اجماع از دایره این روايات محدودتر است، دایره اجماع فقط بيع صبي در مال خودش استقلالاً را شامل می شود، يعني قدر متیقن از مورد اجماع بيع صبي استقلالاً است، آن هم در مال خودش. اینجا يك بحثي که وجود دارد این است که ما از نظر صناعت اجتهادی باید چکار کنیم؟

ما اولاً وقتي آیه ي شريفه را بررسی کردیم گفتیم آیه اصلاً دلالت بر شرطيت بلوغ ندارد، برخلاف امام، مرحوم آقاي خوئي و مشهور فقها که از آیه ي شريفه هم بلوغ و هم رشد را با هم استفاده کرده اند ولي ما گفتیم آیه دلالت بر شرطيت بلوغ ندارد.

ثانياً به روايات که رسیدیم، گفتیم از روايات استفاده می شود شرطيت بلوغ و استفاده می شود بطلان بيع صبي لکن مطلقاً، گفتیم از روايات مخصوصاً روايات رفع القلم يك اطلاقي استفاده می شود، قلم چه قلم تکليفي و چه قلم وضعي برداشته می شود، حتی این را عرض کنم ولو اینکه بعداً هم متعرض می شویم، ما باشیم و روايات رفع القلم از آن استفاده می شود که عبادات صبي هم مشروع نیست و در بحث مشروعيت عبادات صبي، آنهایی که عبادات صبي را مشروع نمی دانند يکي از ادله اي که به آن استدلال می کنند همین حديث رفع است، گفتیم نتیجه اي که ما از روايات می گیریم مطلق است، روايات دلالت بر بطلان بيع صبي مطلقاً دارد، در مال خودش یا وکالتاً در مال ديگري، استقلالاً یا مع الإذن، يك چنین اطلاقي را برایش استفاده کردیم.

ثالثاً به اجماع که رسیدیم؛ گفتیم قدر متیقن از اجماع فقط در جايي است که صبي در مال خودش استقلالاً بخواهد معامله اي را انجام بدهد.

حالا سؤال این است که اینجا ما بگوئیم بين اجماع و روايات تنافي وجود ندارد، روايات می گوید صبي در مال خودش یا مال ديگري استقلالاً یا مع الإذن همه را می گوید باطل است، اجماع می گوید صبي اگر در مال خودش استقلالاً تصرف کرد باطل است. سؤال این است که آیا این اجماع بگوئیم منافاتي با این روايات ندارد؟ اجماع يك مقدارش را می گوید و روايات بيشتر از آن را آمده گفته، يعني نظیر آنچه ما در مثبتين می گوئیم که بين مثبتين تنافي نیست و تقيد و ... در آن به وجود نمی آید، اینجا هم همین حرف را بزنیم، یا احتمال دوم این است که بگوئیم چون اجماع در خصوص تصرف صبي استقلالاً در مال خودش هست، پس ببايد آن روايات را تقيد بزنند، ببايد روايات را تقيد بزنند، روايات ولو مطلق است اما ما با این اجماع روايات را تقيد بزنیم بگوئیم نتیجه ي تقيد روايات به وسيله اجماع این می شود که صبي اگر در مال خودش استقلالاً تصرف کرد این باطل است، اما اگر صبي در مال ديگري وکالتاً یا در مال خودش به اذن الولي آمد تصرف کرد این اشکالي ندارد.

مجموع ادله را که روی هم بریزیم نتیجه این می‌شود که صبی اگر در مال خودش استقلالاً تصرف کرد باطل است اما اگر وکالتاً آمد تصرف کرد این تصرف در مال دیگری اشکالی ندارد، یا در مال خودش مع اذن الولي آمد تصرف کرد، فقط آنچه که به قول فقها «و في النفس شيء» [1] است این است يك وقت معقد اجماع روشن است، يك وقتی هست که ما می‌آئیم يك قدر متيقّن می‌گیریم، يعني يك اجماع مشکوکی داریم که قدر متيقّن می‌گیریم، حالا آیا در این فرض هم چنین اجماعی که ما از آن قدر متيقّن گرفتیم می‌تواند و صلاحیت برای تقیید و تخصیص دارد، يك مقداری جای تأمل دارد.

آنچه اظهر و اقواست این است که اجماع نه تنها يك طرف را اثبات می‌کند طرف دیگر را هم نفي می‌کند، يعني فقها اجماع دارند بر اینکه بيع صبی در فرض استقلال و در مال خودش باطل است و در غیر از این باطل نیست. اگر این باشد آن وقت به راحتی تقیید می‌زند، علي ايّ حال مسئله اینجا يك مقداری مشکل است، اگر مضمون اجماع این باشد که بيع صبی در این مورد باطل است و در غیر این باطل نیست، روایات را تقیید می‌زند اما اگر این جنبه‌ی دوم در آن نباشد و فقط بگوئیم قدر متيقّن از اجماع این است که در این مورد باطل است، اما نسبت به نفي غیر این مورد تعرّضی ندارد، نمی‌تواند این اطلاق روایات را تقیید بزند.

نکته: شیخ در مکاسب به اجماع منقول به عنوان مؤید می‌آید نه به عنوان دلیل. اما در بعضی از مسائل فقهی واقعاً اجماع تحصیل شده، اجماع محصل را که کسی منکر نیست، در زمان ما می‌گویند قابل تحصیل نیست، ولی در همین بحث صاحب عناوین می‌گوید ما اجماع را تحصیل کردیم، رفتیم تتبع کردیم، کلمات فقها پر است از اینکه لا اقل در اینکه صبی اگر استقلالاً در مال خودش تصرف کند باطل است.

بررسی تفصیل در بيع صبی نسبت به امور يسيره و امور خطيره

تا اینجا چون اطلاق روایات برای ما محکم است، اطلاق روایات می‌گوید در بطلان بيع صبی بین بیع در اشیاء يسيره، نان خریدن، سبزی خریدن، خزروات، میوه خریدن، و بيع صبی در اشیاء خطيره فرقی نیست! اطلاق روایات این را می‌گوید. برخی از فقها گفتند بيع صبی در اشیاء يسيره درست است. اول ما باید دلیل اینها را بررسی کنیم، این مقداری که من تتبع کردم ظاهراً قبل از مرحوم فیض کاشانی کسی نداریم که این فتوا را داده باشد، بيع الصبي في الأشياء اليسيره صحيح اما في الأشياء الخطيره صحيح نباشد، اول کسی که آمده این تفصیل را داده مرحوم فیض کاشانی است، فیض در کتاب مفاتیح الشرایع جلد سوم صفحه 46 می‌فرماید «الأظهر جواز بيعه و شرائه فيما جرت العادة به منه» اظهر این است که بيع و شراء صبی جایز و صحيح است، در آن مقداری که عادت در آن مورد جاری است «في الشيء الدون» يعني چیزهای کوچک، بعد فیض آمده تعلیل آورده «دفعاً للحرج».

اینجا به حسب آنچه ما تتبع کردیم مجموعاً چهار دلیل در کلمات برای این مدّعا اقامه شده است؛

دلیل اول: قاعده لاحرج

اولین دلیل استدلال به لاحرج است که در کلمات فیض آمده، فیض فرموده است برای اینکه حرج پیش نیاید ما معاملات صبی در اشیاء يسيره را صحيح بدانیم. توضیح مطلب فیض این است که حالا اگر ما صبی را ممنوع از معامله در اشیاء يسيره کنیم، این برای زندگی مردم و برای مردم حرج به وجود می‌آورد، در هر خانواده‌ای خرید نان، سبزی، میوه و این چیزهای کوچک را به صبیان‌شان می‌سپردند که انجام بدهند و اگر بگوئیم جایز نیست حرج لازم می‌آید! و لا حرج می‌گوید این معامله صحيح است، حالا آیا این استدلال مرحوم فیض درست است یا نه؟ غیر از فیض در میان اهل سنت هم حنا بله هم چنین فتوایی دارند که می‌گویند يصح بيع الصبي و شرائه للشيء اليسير ولو كان دون التميز، حتي می‌گویند در صبی غیر ممیز اگر در اشیاء يسيره معامله کرد اشکالی ندارد، ولو لم يأذنه اگر ولی او هم اجازه ندهد بعد حدیثی نقل می‌کند که «أن أبي الدرداء اشتري عصفوراً من صبي فأرسله» ابو الدرداء يك گنجشکی را از يك بچه‌ای خرید و آزادش کرد، پس معلوم می‌شود که در معاملات يسيره معامله‌ی صبی درست است.

اشکال اول: ذهن‌تان را متمرکز کنید به اینکه آیا استدلال به لا حرج درست است یا نه؟ مرحوم شیخ انصاری در مکاسب می‌فرماید «الخرج ممنوع» چه کسی گفته حرج لازم می‌آید؟ شیخ به فیض می‌فرماید برای حرج دو احتمال وجود دارد؛ یکی اینکه اگر بگوئیم بچه‌ها نروند محقرات را بخرند، بگوئیم بزرگ‌ها محقرات را بخرند، بگوئیم این حرج است، شیخ می‌فرماید چه حرجی لازم می‌آید؟ بزرگ‌ترها بروند نان، سبزی و میوه و ... را هم بخرند، اگر مراد این باشد که بگوئیم بچه‌ها ممنوع و بزرگ‌ها ملزم به خرید محقرات شوند از این حکم حرج لازم می‌آید، یعنی از جعل الزام برای بالغین این حرج لازم می‌آید، می‌فرماید چه حرجی لازم می‌آید؟ مرحوم شیخ اشکال صغروی دارد. احتمال دوم می‌فرماید اگر بگوئیم در کوچه و بازار مردم از معامله‌ی با صبیان اجتناب کنند، از یک طرف خود این مردم، خانواده‌ها بچه‌هایشان را در معرض معامله قرار دادند، شما الآن در کوچه و بازار ببینید، کبریت فروشی، دستمال فروشی، این چیزهای کوچک را بچه‌ها می‌فروشند، اگر بگوئیم بر دیگران تجنب از اینها لازم است، این وجوب تجنب مستلزم حرج است، شیخ می‌فرماید این هم حرج لازم نمی‌آید. شیخ به فیض می‌فرماید شما حرج را یکی از این دو تا باید مرادتان باشد، یا بگوئیم خود پدر و مادرها در این محقرات معامله کنند که بگوئیم این حرجی است! می‌فرمایند کجای این حرجی است؟ یا بگوئیم بر مردم اجتناب واجب است که این تجنب حرجی است که می‌فرماید این تجنب هم حرجی نیست، لذا شیخ اشکال صغروی کرده است.

جواب: اگر بخواهیم این را فنی جواب بدهیم؛ چون در باب لا حرج بحث این است که آیا مراد از حرج، حرج شخصی است یا مراد حرج نوعی است؟ چه حرج شخصی باشد و چه حرج نوعی باشد، انصاف این است که اینجا حرج لازم می‌آید، اگر شارع بگوید اجتناب از صبیان واجب است و بالغین خودشان باید محقرات را انجام بدهند یک حرج نوعی لازم می‌آید، حالا اگر در یک مواردی هم حرج نباشد حرج نوعی لازم می‌آید. ثانیاً اگر حرج شخصی باشد، به شیخ عرض می‌کنیم بالآخره یک مواردی برای اشخاصی حرج است، یک خانواده‌ای که پدر و مادر می‌توانند نان بگیرند، اگر بچه بیرون نرود و اینها بروند مسلم حرج لازم می‌آید و ما نمی‌توانیم اشکال صغروی را این چنین مطرح کنیم.

اشکال دوم: که در کلمات مامقانی (رحمة الله علیه) در حاشیه مکاسب آمده، که یک مطلب معروفی هم هست، می‌گویند چون لسان لاجرح لسان نفی است می‌فرماید ما جعل علیکم فی الدین من حرج چون لسانش لسان نفی است مثل لاضرر، لذا اینها فقط رافع حکم‌اند، یعنی می‌گوید اگر وضو برای شما حرجی شد شارع این وجوب را از شما برمی‌دارد، اگر وضو برای شما ضرری شد این وجوب وضو را برمی‌دارد، لاجرح و لا ضرر رافع است، اما مثبت یک حکم نیست و نمی‌آید صحت را بیاورد، در حالی که در اینجا شمای فیض می‌خواهید با لاجرح بگوئید بیع صبی در اشیاء پسیره صحیح است.

جواب: جواب این اشکال دو چیز است؛ یک جواب مبنایی است، شما مراجعه کنید به کتابی که از ما درباره لاجرح چاپ شده، ما آنجا اثبات کردیم لاجرح همانطوری که نافی حکم است مثبت برای حکم هم هست، اینکه لسانش لسان نفی است دلیل بر این نیست که مثبت نباشد و مواردی را که فقها برای اثبات یک حکمی به لاجرح تمسک کردند را آنجا آوردیم. جواب دوم این است که ما می‌گوئیم فیض می‌گوید لاجرح الزام بالغین به معامله‌ی در اشیاء پسیره را برمی‌دارد، لاجرح لزوم اجتناب مردم از صبیان را برمی‌دارد، شما که می‌گوئید لاجرح نافی است بله نافی است، می‌گوید اگر شارع بخواهد مردم را الزام کند که از این بچه‌ها اجتناب کنند این را برمی‌دارد، نفی او لازمه‌ی شرعی و عادی‌اش این است که معامله‌ی صبی صحیح است و مثبتات امارات که حجیت دارد، لاجرح از اصول عملیه که نیست بلکه از امارات است، مثبتات امارات حجیت دارد، لاجرح می‌آید الزام بالغین به اینکه خودشان بروند در اشیاء پسیره معامله کنند را برمی‌دارد، لازمه‌اش صحت معامله‌ی صبی در اشیاء پسیره است، مثبتات امارات را هم که شما می‌گوئید حجیت دارد. پس این اشکال دوم نسبت به لاجرح برداشته می‌شود و انصاف این است که استدلال مرحوم فیض به لاجرح تمام است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

[1] فقیهان این اصطلاح را در جایی به کار می برند که هنوز اطمینان به مطلبی پیدا نکرده اند.